

جهان کوچک‌تر از همیشه

ما آدم‌ها بسیار تجربه کمی از بیکرانی یا بزرگی عالم داریم. جهان اغلب برای ما کوچک و سرشار از تکرار است. به همین دلیل وقتی کسی را پس از ماه‌ها یا حتی سال‌ها می‌بینیم به سرعت می‌گوییم چه دنیای کوچکی.



ما آدم‌ها بسیار تجربه کمی از بیکرانی یا بزرگی عالم داریم. جهان اغلب برای ما کوچک و سرشار از تکرار است. به همین دلیل وقتی کسی را پس از ماه‌ها یا حتی سال‌ها می‌بینیم به سرعت می‌گوییم چه دنیای کوچکی.

تکرار دنیا و تجربه های ما، آن را به چشم و فهم ما کوچک می کند. آدم های محدود اطراف ما، تلخی های مداوم، شادی های دستیاب و گذرا و خلاصه شیوه های آشنا و قابل حدس زندگی در گوشه و کنار کره زمین و... همه ما را به یقین می رساند که دنیا بسیار کوچک است، اما تجربه های ناگهانی از بزرگی و بیکران بودن عالم ممکن است برای هر کسی رخ دهد. این تجربه ها گاه ملموس و فیزیکی و گاه درونی و حتی معنوی است.

وقتی از هواپیما به زیر پای خود نگاه می کنیم به شکلی پیش پا افتاده بزرگی جهان و کوچک بودن خود را تجربه می کنیم، هر چند گذرا و لحظه ای. تجربه عمیق تر از بیکران بودن عالم به شکلی ملموس و مادی تجربه دیدن ستارگان و تخیل سیارات است، تجربه ای عجیب که علاوه بر ستاره شناسان، برای آدم های معمولی هم گاه در شب رخ می دهد. کوچکی کره زمین در برابر بزرگی عالم یا عوالمی غیر از آن، نوعی تجربه از بیکرانگی است. این تجربه ها می تواند آنقدر بزرگ باشد که ما خودمان را فقط اندکی بیشتر از هیچ تصور ببینیم. در کنار اینها تجربه های معنوی شاید نهایت تخیل بزرگی عالم و البته کوچکی خود است؛ مثل اندیشه به معنای نهانی و عمیق جهان، اندیشه به باطن تاریخ و گذشته ای که بسیار طولانی است، آدم هایی که مرده اند و اینک کوچک ترین اثر یا بازمانده و وارثی ندارند، گویی که هیچ گاه نبوده اند. متعالی تر از همه اینها هم تصور مطلق و خداوند است؛ یعنی آنچه در برابرش، کل این جهان پهناور، چیزی بیش از نقابی کوچک نیست.

ما آدمیان امروز، در این عالم پهناور ساکن نیستیم، جایگاه ما مدام کوچک شده است، چراکه گرفتار توهم اهمیت چیزهای دم دستی هستیم و قوه شریف تخیل مان فراتر از این گرفتاری ها، کالاهای و برتری جستن های روزمره و سختی های خردکننده هر روزه نمی رود. آنچه ما در آن زندگی می کنیم ذهنی در بند است که قدرت منفک شدن از اندیشه های کوچک و خام را ندارد. جزئیات فقط زمانی می تواند زیبا باشد که تفکر به آنها کوچک و خام نباشد.

در شرایط امروز، درگیری با زندگی شهری به جای زیستن مبتنی بر زیبایی که شهر را هم جلا می بخشد عصبیت و رقابت را سبب می شود. مجموعه ای از تصاویر پر اعوجاج و بزرگ از دیگران، چشم ما را کم سو و نگاهمان را محدود می کند. در این حالت به طور بدیهی در عالمی کوچک زندگی می کنیم و نه عالمی به بزرگی آنچه از درون هواپیما دیده ایم، نه به پهناوری آنچه از ستارگان و سیارات می شناسیم و نه به بیکرانگی و نامتناهی بودن معنا و آنچه در نهان عالم نهفته است.

تحریک میل به خرید و انباشت کالا یکی از اصلی ترین مظاهر مصرف گرایی امروز است. در کنار این تحریک نکته دیگری هم وجود دارد به نام مفهوم موفقیت به مثابه داشتن اشیای بیشتر و جدیدتر. بازار، با تنوع و خلق میل سرکش، داشتن چیزهایی که الزاما مورد نیاز را به متن زندگی روزمره تبدیل می کند و برآوردن میل و خاموش کردن وسوسه را غایت کار می گرداند. ذهن و تخیل از زیر بار اشیای تازه شونده (با تاریخ مصرف بسیار اندک) رهایی ندارد، برای همین فراروی از اشیا تقریباً ناممکن می شود.

این منطق در سطحی عمومی و جمعی، تصویری از موفقیت می سازد که حاصل مقایسه خود با دیگری در بیشتر داشتن است. هر که بیشتر دارد یعنی ثروت بیشتری دارد، کار بهتری دارد و در نتیجه قدرتش افزون تر است. هر که جدیدتر را دارد رفاه و خوشبختی را فراچنگ آورده است و این گونه سیر شدن در همه موارد ناممکن و قناعت دشمن موفقیت دانسته می شود. آرامش حاصل از قناعت در این جهان مملو از چشمان سیرنشدنی، نوعی واپس رفتن و احساس کاذب برای موفق نشدن و تنبل ماندن است؛ وارستگی تسلائی پوچی تفسیر می شود برای بدبخت ها و بازنده ها.

حاصل چنین شرایطی نوعی حسادت روزافزون است چراکه به سبب رام نشدن میل و ناتوانی از پیشی گرفتن از هموعان خود برای افزایش دارایی ها و جدید کردن ابزار، احساس شکست و ناتوانی در ما افزایش پیدا می کند. این حال، ما را نسبت به دیگران، دارایی شان و موقعیت مادی شان حسود و بخیل می کند. رقابت بر سر اشیا، رقابت بر سر فضائل یا دانش، خلاقیت یا نبوغ نیست، بلکه رقابت بر سر کلاست که ما حتی از کارکرد - یا بهتر است بگوییم عدم کارکردشان - کاملاً آگاه نیستیم. آرام آرام آنچه اصل است، حتی خود کالا نیست بلکه تملک آن است و البته توان نمایشش در سپهر عمومی.

دستیاب بودن این کالاهای و پیش چشم بودن مداوم شان، به طور طبیعی حسادت را تحریک می کند. حرص و حسد دو حالت متوالی است که بیشتر به دلیل نداشتن چیزهایی به وجود می آید که خواست داشتن شان از نیازشان پیشی می گیرد و اغلب قابل دست یافتن پنداشته می شود. مقایسه خود با دیگران بدون در نظر گرفتن خاستگاه ها و شخصیت های متفاوت نوعی شورش علیه فردیت محسوب می شود که ریشه تمام مشکلات و ناملایمات روانی است.

این وضع البته فقط برای «ندارها» و «شکست خورده» ها آشفته و تلخ نیست، بلکه برای داراها و آنها که از «چیزها» بسیار

دارند و جدیدترین ها را جمع می کنند، هم هولناک و پراضطراب است. ترس از دست دادن یا به اصطلاح چشم خوردن، ترس از مورد حسادت قرار گرفتن کمتر از عذاب حسادت نیست. فاصله میان حسرت و ترس است، میان چشم زدن و چشم خوردن، میان نداشتن و از دست دادن و دومی چیزی بیشتر از اولی است.

درجات این حالات بیمارگونه در میان آدم ها متفاوت است، هر کس به میزانی غرق می شود و برخی کمتر آلوده و عده ای تا بن دندان بیمارند. راه حل چنین بیماری گران و رو به افزایشی ساده نیست، اما هر چه باشد ریشه در تغییر نگاه و دید ما نسبت به عالم دارد. راه حل نهفته در توان تخیل بیکرانگی و بزرگی عالم است. سیر چشمی حاصل دیدن نقطه ای است که انسان را بی نیاز می کند.

در باور هایدگر، فیلسوف آلمانی انسان در روزگار مدرن جهان را به مثابه تصویر می بیند. این به آن معناست که افق دید آدمیان به عالم بشدت محدود شده است. ما مدام جهان را قاب می گیریم و تصویرمان از عالم کوچک می شود. حال آن که باید عالم را نه به منزله تصویر محدود، بلکه به منزله تصویری بزرگ و بیکران ببینیم که به تصویر نمی آید، اما در تصاویر تجلی پیدا می کند. هایدگر می گوید خود انسان تصویری بوده در نگاهی بزرگ تر، حاصل این جهان شناسی، رهایی انسان معاصر و همنشینی با حقیقتی فراتر از قاب های کوچک است، رهایی از یک بیماری جمعی.

علیرضا نراقی / جام جم